

ترجمه یا نقل معانی قرآن کریم

سید ابراهیم سید علوی

برخی بر این باوراند که ترجمه قرآن مجید به زبان فارسی و یا هر زبان دیگر، ممکن نیست و روا نباشد که به چنان کاری اقدام کرد و در صورت لزوم و عدم آشنایی مخاطبان با زبان عربی و لغت قرآن، آن را نقل معانی قرآن به فلان زبان و یا لغت، می نامند.

ناگفته نماند که مشکل، تنها در ترجمه تحت اللفظی نیست بلکه نقل معانی نیز بدین آسانی و سهولت، نمی باشد زیرا تلقی کامل معانی و مفاهیم کلام خدای تعالی جز با توجه به ریزه کاری های ادبی و آرایش های کلامی و جز با در نظر گرفتن خصوصیت ساختار جمله ها در گزینش کلمه ها و لغت های متناسب و مجموعه ترکیب بندی آنها، میسر نمی گردد.

البته موفقیت هر زبان در پرتو وجود دستور زبان جامع و تنوع واژه ها و دیگر مزایای زبانی، که ممکن است داشته باشد، حاصل است که قواعد و قوانین متقن ادبی در القای خواسته های صاحب سخن بدان زبان و بلاغت و رسایی محاوره در ایجاد تفاهم با مخاطب، مؤثر می باشند.

در این میان، زبان عربی با داشتن دستور زبان قوی و قواعد محکم صرفی و نحوی و گستردگی واژه ها و تفنن در تعبیرها و دیگر امتیازات بلاغی، بدیعی و بیانی در طرح خواسته ها و انعکاس درون گوینده و انتقال مراد متکلم به مخاطب، از دیگر زبان ها جلوتر است، بخصوص کلام خدای تعالی که او بدان وسیله و بر عرف و عادت اهل زبان به طور مستقیم و یا غیر مستقیم سخن گفته و حقایق زندگی و راه سعادت و قوانین تکوینی و تشریحی، وضعی و قراردادی حیات سلیم و معقول را گوشزد فرموده است، در اوج کمال قرار دارد.

از دیدگاه ما چنان که از ملاحظه شواهد ارائه شده به دست خواهد آمد ترجمه آیات قرآن کریم و یا نقل معانی و مفاهیم آن به هر زبانی از جمله زبان فارسی که نسبتاً زبانی کامل، شیوا و دارای

لغات متنوع و ترکیبات ادبی می باشد بر اساس همین معیارها باید صورت پذیرد و گرنه چه ترجمه و چه نقل معانی از کارآیی لازم افتاده و از میزان توفیق در پیام رسانی، خواهد کاست.

چند نکته

در توضیح آن چه یاد شد چند نکته کاربردی یاد می کنیم و سپس برای هر یک چند آیه شاهد می آوریم و به نقد ادیبانه و پژوهشگرانه برخی ترجمه ها و یا نقل معناها، می پردازیم.

یک: به کار بردن فعل ماضی و یا مضارع و یا اسم فاعل در باره یک موضوع مطرح شده در یک آیه نسبتاً کوتاه، نمی تواند خالی از راز و رمز باشد. و این نکته نه تنها در ترجمه ها بلکه در تفاسیر هم که عهده دار نقل معانی ذکر حکیم متعال اند احیاناً آن گونه که شایسته و بایسته است مورد اهتمام واقع نشده است.

دو: آوردن فعل اصلی به تنهایی و یا توأم با فعل کمکی «کان» با اشتقاقات متناسب: ماضی، مضارع و یا اسم فاعل همراه با ادات نفی و بدون آن، در بلاغت کلام و رسایی سخن و در وقوف بر مراد متکلم و دریافت عمیق پیام خداوندی دخالت کلتی دارد و نباید از آن ظرایف ادبی و بیانی، غفلت کرد. سه: اشتراک لفظی و یا معنوی برخی واژه ها و مفردات قرآن، و تفاوت چشمگیر بعضی کلمه ها و گزینش لغتی در جایی و انتخاب لغتی دیگر تقریباً هم معنا ولی متفاوت، در جایی دیگر، امری است مهم که غفلت از آن، ترجمه و نقل معنا را ناقص و نارسا می سازد و با اندک اهمال، پیام حقیقی آیات، به درستی رسانده نمی شود.

مخصوصاً می بینیم که جمله های پایانی آیات گاهی با رحمانیت خدا و دیگر گاه با طرح خشم و غضب الهی و گاهی هم با امر به تعقل و تفکر و امثال آنها و دیگر زمان با تحریک احساس، الهام بخش اند و در ترجمه و نقل معنا بایسته است که مدنظر قرار گیرند.

نمونه ها:

شاهد در مورد نکته نخست: و اذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأتْمَهَنَ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلْکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ و مِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یُنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ (بقره، ۱۲۴/۲)؛ چون، پروردگار ابراهیم او را با اوامری بیازمود و آنها را به تمام و کمال رسانید. فرمود من قرار دهنده توام به امام و پیشوا برای مردم. گفت و از نسل من نیز، گفت عهد من (امامت) به ستمگران نمی رسد.

پروردگار متعال در این آیه از آزمودن ابراهیم (ع) طی اوامر و یا اموری، سخن گفته و آن ابتلا و امتحان، توسط خداوند کامل گشته و یا ابراهیم (ع) از عهده آن امتحانات به تمام و کمال برآمده است و ذات ذوالجلال شایستگی او را به امامت و پیشوایی مردم به وی اعلام و ابراهیم (ع) هم، چنان

مقامی را برای نسل آتی خود آرزو کرده لیکن جواب شنیده که ستمگران به این مقام نمی‌رسند. فعل‌های «ابتلی» و «اتمهن» فعل ماضی اند و «جاعل» اسم فاعل از جعل و «لاینال» فعل مضارع می‌باشد. این تفنّن تعبیر در آیه‌ای کوتاه خالی از رمز و راز نیست. ابتلای ابراهیم (ع) و تکمیل موارد امتحانی، در گذشته رخ داده و خبر دادن از آن ماجرا با فعل ساده ماضی متناسب می‌نماید اما جعل امامت از سوی خدای تعالی با وصف فاعلی یاد می‌شود که آن امری است قانونمند و ساری در سنت الهی و در همیشه اعصار و وصفی است پایدار و عملی است مستمر در تاریخ دیر پای بشری.

زیرا به نظر محققین علم اصول، مشتق در معنایی اعم، حقیقت است و شامل همه زمان‌های گذشته و حال و آینده، می‌شود و به تعبیری دیگر آن ساختار، منسلخ از زمان می‌باشد. بنابراین، ترجمه فعل «اتمهن» به «همه را به جای آورد»^۱ و «آنها را به انجام رساند»^۲ و «به تمامی به انجام رسانید»^۳ و «او به خوبی از عهده آن آزمایش‌ها برآمد»^۴ و امثال آن، نه تنها ترجمه‌ای دقیق نیست بلکه مفهوم حقیقی آیه را نیز نمی‌رساند و با آن، پیام خدا دریافت نمی‌شود. زیرا: فاعل فعل «اتم» مورد اختلاف است که آیا او خدای متعال است و یا ابراهیم (ع)^۵؟ و ترجمه و نقل معنا، طوری باید باشد که هر دو احتمال را برساند. و آنگهی، انجام کاری و به پایان رساندن آن اعم از این است که آن، کامل بوده و یا کاستی داشته است؟ و نیز شامل تمام و کمال کمی و کیفی، نیست و ترجمه اخیر، اولاً: قابل تطبیق جز بر عمل ابراهیم (ع) نیست و ثانیاً: از ظاهر آیه دور شدن است. و به گمان ما، ترجمه به «آنها را تمام گردانید» و «آنها را کامل و تمام کرد»^۶ به مفهوم و معنای آیه نزدیک‌تر و به ترجمه‌اشبه است.

هم چنان که ترجمه «جاعل» اسم فاعل مضاف به ضمیر مفعولی به معنای فعلی هر چند با جمله‌های متفاوت و یا ترجمه به جمله مردّد بین وصف و فعل، صحیح نیست و حتی ترجمه به معنای وصفی «گرداننده» نیز مشکل را حل نکرده است زیرا مفاد فاعلی «قرار دهنده» ویژگی خود را دارد و جعل به معنای انتخاب، گزینش و گرداندن نمی‌باشد.

پس ترجمه «جاعلک» به «بر خلق گردی امام» و «من می‌گردانم تو را» و «قرار دادم» و «گردانیدم» و «می‌گمارم» و «گرداننده‌ام» و «برگزینم»^۷ چه به مفاد فعل و یا وصف، برابر منطوق و مفهوم آیه نمی‌باشد و در به کار بردن «جاعل» به صورت اسم فاعل نکته‌ای است که ترجمه‌های مزبور آن را ایفا نمی‌کنند.

همین خطا در ترجمه و یا نقل معنای اسم فاعل به مفهوم فعلی در جای جای ترجمه‌ها دیده می‌شود. و لکنّا کتا مرسلین (فصص، ۲۸/۴۵): و لیکن همانا ما بوده‌ایم فرستنده.

و ائى مرسلۃ اليهم بهديۃ فناظرۃ بم يرجع المرسلون (نمل، ۲۷/۳۵): و همانا من به آنان هديه اى فرستنده ام و نگرانم که فرستاده ها با چه بر مى گردند. اين دو آيه که نمونه اى از چندين نمونه اند به ترتيب ذيل ترجمه شده اند: «خدا هر که خواست سازد رسول» و «لکن ما بوديم که تو را فرستاديم» و «ولى ما بوديم که پيامبرانى مى فرستاديم» و «و لکن ما (هر کس را مانند تو لايق دانيم) به رسالت مى فرستيم»^۸ که در همه ترجمه ها اسم فاعل به معنای فعل ترجمه شده است.

برخی ترجمه ها در اين مورد درست تر عمل کرده اند: «لکن ما بوديم فرستندگان» و «و لکن ما بوديم فرستنده»^۹ و «و لکن همانا ما بوده ايم فرستنده». که هم مفاد ادات تأکيد منظور شده و هم به استمرار و پايدارى وصف ارسال رسل، توجه شده است.

و در ترجمه آيه سوره نمل آمده: «کنون هديه اى مى فرستم نکو بينم چه پاسخ بيارند از او» و «حال، من هديه اى بر آنان بفرستم تا بينم فرستادگانم از جانب سليمان پاسخ چگونه باز آرند»^{۱۰}. اصولاً به کارگيرى ساختار فاعل به جای فعل در جای آيات قرآن کریم ما را به نکته اى بلاغى مى رساند.

«لاينال عهدى الظالمين» و «فان انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين» و «من لم يتب فاولئك هم الظالمون»: پيمان من به ستمکاران نمى رسد. اگر دست برداشتند جز بر ستمکاران، تجاوزى نيست. و هرکس توبه نکند اينان همان ستم پيشگانند.^{۱۱}

مراد در اين گونه موارد ظلم فى الجملة نيست که احياناً از انساني سر مى زند البته چنان عملى هم بازتاب و آثار وضعى و تکليفى خود را دارد اما در چنان مواردى امکان توبه هست که او بازگردد و دست از ستم بردارد و آثار تکليفى و وضعى را از ميان ببرد و رفتارش را براى هميشه اصلاح کند. بلکه مقصود از ظلم در آيات مزبور و موارد مشابه، ظلمى است که به صورت خوى، خصلت و عادت پايدار در آمده است و شاهد اين سخن، جمله هاى پيشين در برخى آيات مى باشد مثل «فان انتهوا» و «لم يتب» و نظاير آنها.

پس به مضمون آن آيات، كسانى که شيوه رفتارشان، همواره ستمگرانه بوده باشد هر چند از نسل ابراهيم (ع) هم باشند، لايق امامت و پيشوايى نيستند.

كسانى که هرگز دست از ستم برنمی دارند و توبه نمی کنند و به سوى حق و عدل باز نمی گردند و دشمن خدا و رسول او را سرپرست خود می گیرند و اجنبی پرست اند و بدخواه هم کیشان و هم ميهنان خود می باشند، ستمکاران واقعى هستند و از رحمت الهى، محرومند. خدا داناست.

جالب توجه است که در کلام ملکه سبا که قرآن حکايت مى کند اسم فاعل «مرسلۃ» و «ناظرۃ» به کار گرفته شده و چنانکه ملاحظه کرديد در برخى ترجمه هاى منظوم و مثنوى، به «مى فرستم،

بینم و بفرستم ترجمه شده و راز کاربرد اسم فاعل نادیده گرفته شده است. چون دادن هدایا و عطایا از شیوه‌های رفتاری بزرگان و از خصال ملوک و امیران است چنان‌که ناظره فاعل از ماده نظر، هر دیدن نیست بلکه دیدن توأم با تعقیب و دنبال کردن و چشم به راه بودن است برخلاف فعل «نَظَرَ» که مجرد دیدن را مطرح می‌کند: فنظر نظرة فی النجوم (صافات، ۸۸/۳۷): پس نگاهی در ستارگان افکند. و آن نظری است و گذری.

شاهد در مورد نکته دوم (کاربرد فعل اصلی با فعل کمکی)

در آیات قرآن کریم گاهی فعل‌ها به طور ساده و خبری صرف آمده است مانند: و بالنجم هم یهتدون (نحل، ۱۶/۱۶): آنان با ستاره راه پیدا می‌کنند و امثال آن که فراوان است و گاهی هم فعل به اضافه کان، در آیه آمده که کاربرد ویژه‌ای دارد و اینک چهار صورت را مطرح و برای هر یک آیه‌ای را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

۱. [کان به صورت مضارع به اضافه ادات نفی + فعل اصلی مضارع، ۲. کان ماضی + ادات نفی به اضافه فعل مضارع اصلی، ۳. کان ماضی بدون ادات نفی + فعل اصلی مضارع با حرف نفی و ۴. کان ماضی و فعل اصلی مضارع هر دو بدون ادات نفی].

نمونه نخست: ان الذین کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لالیهدیهم طریقا (نساء، ۱۶۸/۴): البته، کسانی که کفر ورزیدند و ستم پیشه کردند، خدا نبوده که ایشان را بیامرزد و نه به راهی هدایتشان فرماید. در این آیه، سخن از کسانی است که کفر و ستم، پیشه ساخته و بر چنان رفتار و عقیده‌ای اصرار می‌ورزند و ادامه می‌دهند. طوری که آن، عادت و رفتار و کردار دائمی‌شان شده است. و مشیت الهی در حق چنین اشخاص و یا جمعیتی، آن است که برای ابد از غفران الهی محروم باشند و همه راهها جز راه دوزخ بر ایشان بسته گردد.

فعل‌های «کفروا» و «ظلموا» به قرینه «لم یکن» و «خالدین فیها ابدأ» قضیه مشروطه عامه (به اصطلاح منطقی) تشکیل می‌دهند: (کافران و ظالمان، که مدام به کفر و ستم هستند. مورد مغفرت و هدایت خدا نیستند).

بنابراین آیه با ملاحظه نقش «لم یکن» باید چنان ترجمه شود که آن سنت پایدار الهی یعنی محرومیت کافران و ستمگران حرفه‌ای و مصر بر آن رفتار را برساند و گرنه، ترجمه و یا نقل معنا نارسا خواهد بود.

البته بعضی مترجمان با افزودن «هرگز» و «نباشد» و «بر آن نیست» و «هیچگاه» و امثال آنها خواسته‌اند به مفاد آیه نزدیک‌تر شوند و برخی فعل مضارع و بعضی دیگر مستقبل را مورد توجه قرار داده‌اند، مثل: «... خداوند بر آن نیست که آنان را بیامرزد» و «هیچگاه خدا ایشان را نخواهد آمرزید»^{۱۲}

نمونه دوم: و ما كان الله ليضيع إيمانكم (بقره، ۱۴۳/۲) و نبوده است خدا که ایمان و باور شما را تباه سازد.

در این آیه «و ما كان» به کار رفته و در آیه نخست «لم يكن» که فعل مضارع است و به اضافه «لم» نافی همان مضمون فعل ماضی را پیدا کرده است و فعل اصلی جمله، «يضيع» می باشد و قضیه سالبه را تشکیل داده است و به قرینه ذیل آیه که سخن از رأفت و رحمت و مهربانی خدا به میان آورده است، هدف نفی خشونت غیرمنطقی از ساحت قدس ربوبی است و این قضیه نیز یک عمل قانونمند و یک وصف عادلانه را مطرح می سازد که در آیات دیگر قرآن کریم، مدام گوشزد شده است.

و كان الله شاكراً عليمًا (نساء، ۱۴۷/۴): و خدا سپاسگزار دانا و آگاه بوده است. و ضایع کردن ایمان مردم و محو آثار آن از صفت عدل الهی بدور می باشد و هرگز چنان امری به ذهن نباید خطور کند. متأسفانه برخی ترجمه ها بی توجه به این گونه ظرایف بیانی و اصول فلسفی و کلامی، اقدام کرده و از زیبایی و رسایی آیه مترجم کاسته اند. مثل: «و نیست خدا که ضایع کند ایمانتان را» که «ما كان» را به «نیست» معادل «لیس» که در آیه نیامده ترجمه کرده است و «خدا ضایع نمی سازد گرویدن شما را» که اصلاً نقش «و ما كان» فراموش شده و فعل «يضيع» به مضارع ساده اخباری برگردانده شده است. ۱۳
نمونه سوم: كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه (مانده، ۷۹/۵): بودند از کارهای بدی که می کرده اند، دست بر نمی داشتند و یا یکدیگر را باز نمی داشتند.

در آیه نمونه اول و دوم، كان توأم با ادات نفی آمده گویا اصل، نفی چنان عمل و کاری از ساحت قدس ربوبی است چنانکه توضیح دادیم، اما در این نمونه که سومین آیه باشد؛ هدف بیان آن است که دست بر نداشتن از کارهای بد و یا بازداشتن یکدیگر از منکرات و معاصی، عمل مداوم و چشمگیر آنان است. یعنی حضور دارند و مهر صحت بر اعمال بد می گذارند و آنها را عادی پنداشته و عملی ساخته اند. (كانوا لا يتناهون) یعنی: حضور و شهود و عدم تناهی و این نکته ای ظریف و زیبا است و باید در ترجمه و نقل معنا انعکاس یابد.

نمونه چهارم: و لئن سألتهم ليقولنّ انما كنا نخوض و نلعب قلّ أبالله و آیاته و رسوله كنتم تستهزؤن (توبه، ۶۵/۹) و هر گاه از ایشان پرسی، همانا می گویند، ما بودیم در می آمدیم و بازی می کردیم بگو آیا به خدا و آیه های او و رسولش بودید مسخره می کردید؟

در این آیه، هم فعل كان و هم فعل اصلی بدون حرف نفی ذکر شده و طبعاً دارای نکته ای است فرای آنچه در سه نمونه پیش یاد شد و قطعاً این تفتن در تعبیر و آوردن چهار نوع جمله با ساختارهای متفاوت، رمزی دارد و حاکی از بلاغت سخن است و در ترجمه و یا نقل معنا باید حفظ شود.

سومین شاهد بر سومین نکته: (انتخاب لغات و مفردات متناسب با موضوع)

در این زمینه دو آیه جامع را یاد می‌آوریم و برجستگی کلام وحی و سخن خدا را خاطر نشان می‌سازیم.

فانكحوهن باذن اهلهنّ و آتوهنّ اجورهنّ بالمعروف محصنات غيرمسافحات و لامتخذات اخدان (نساء، ۴/۲۵): پس با آن دوشیزگان و زنان ازدواج کنید با اجازه خانواده‌شان و مهریه‌شان را به شیوه نیکو و شناخته شده بپردازید در حالی که آن بانوان پارسا و شوهرکن باشند نه زنا کار و نه مردان را پنهانی دوست گیرنده. اليوم احل لكم الطيبات... و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذين اتوا الكتاب من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهنّ محصنین غير مسافحین و لامتخذی اخدان (مائده، ۵/۵): امروزه پاکیزه‌ها برای شما حلال شده... و زنان پارسای شوهرکن از مسلمانان و زنان پارسای شوهرکن از کسانی که پیش از شما کتاب داده شده‌اند. هرگاه مهر آن زنان را بدهید در حالی که شما (مردان) همسر گیرنده باشید نه زناکار و نه زنان را به پنهانی دوست گیرنده.

ملاحظه می‌کنیم که واژه اخدان جمع خدن در قرآن مجید فقط در این دو آیه آمده است و درست است که بعضی از اهل لغت، آن را به مطلق دوست معنا کرده‌اند لیکن این واژه معنای خاص خود را دارد و آیه شریفه، رساننده پیام ویژه‌ای است و برای اصلاح جامعه‌های جاهلی برنامه بیان می‌فرماید.

صفورایی می‌نویسد: خدن: یار، دوست و معشوق، جمع اخدان. ۱۴

جوهری: خدن و خدین: الصدیق. و منه خدن الجاریة: یعنی یار و معشوق دختر جوان. جمع

اخدان. ۱۵

طریحی: اخدان: دوستان پنهانی برای زنا، مفرد آن خدن باشد. ۱۶

ابن منظور افریقی: خدن یار هم صحبت، آن کسی که در ظاهر و باطن با تو باشد و خدن الجاریه: مردی است که او با دخترک و کنیزک هم صحبت می‌شود و در جاهلیت مردان ابایی نداشتند که با دخترکان و کنیزکان هم صحبت و همراه شوند و راز دل به هم گویند و اسلام آمد چنان شیوه رفتاری را منسوخ کرد و از بین برد. ۱۷

و سفاح و مسافحه نیز به معنای زنا و فجور است. و مسافحه آن است که زنی و مردی بر مبنای فجور و زنا زندگی کنند نه بر اساس ازدواج صحیح. و زن مسافح زنی باشد که از زنا ابا ندارد. ۱۸ و در قرآن آمده است: غیرمسافحین: یعنی عقیف باشند و پاکدامن. ۱۹

قرآن کریم زنان و مردان را در پیروی از فرمان وحی و یا به دنبال شهوت و خواهش دل حرکت کردن با سه صفت و خصلت یاد می‌کند.

۱. محصنات با فتح صاد: زنان شوهر کننده و حفظ شده با شوهر و ازدواج صحیح و شرعی.

۲. غیرمسافحات: غیر زنا کنندگان که در جامعه‌های کهن جاهلی و در جاهلیت قرن حاضر

با صد افسوس، روسپانی بوده و هستند که با مردان اجنبی و نامحرم ارتباط جنسی برقرار کرده و

می کنند و چنان عمل زشت و فحشاء را حرفه خود می سازند .

۳. زنانی که مرد یا مردان نامحرم را دوست پنهانی می گیرند و احیاناً به نیت شهوترانی و اعمال و ارضای غریزه جنسی و رابطه نامشروع زنا هر چند نه دائم و همیشگی و نه حرفه ای و برای کسب بلکه فقط هوسرانی! که به آذری چنان کس را «اُیْناش» و در برخی اصطلاحات فارسی «سِمِل» گویند و عرب خدن الجاریه . و مردان نیز با همین سه ویژگی یاد شده اند :

۱. محصنین با کسر صاد: مرد همسر دار و حافظ ناموس و نگاهدارنده زن از فساد و رابطه نامشروع .

۲. غیرمسافحین: مردان پاکدامن و عقیف که آلوده به زنا و رابطه نامشروع نمی باشند و غریزه جنسی را فقط با ازدواج و ارتباط شرعی ، اشباع و ارضا می کنند .

۳. غیر متخذی اخدان ، اصل ، متخذین بوده که با اضافه به اخدان ، نون افتاده است که یا و نون علامت جمع سالم است و مراد مردانی اند که زنان نامحرم را برای زنا و رابطه ناصحیح ، به طور پنهانی ، دوست خود می گیرند و به اصطلاح لاس می زنند و مغازله می کنند و غیره .

قرآن کریم بی عفتی زنان و مردان و رابطه جنسی آنان (سفاح و زنا) و دوست گیری های زنان ، مردان نامحرم را و به عکس ، محکوم می داند و مورد منع . لیکن تعقّف با ازدواج ، ترک زنا و فحشا و رها کردن دوستی های زنان با مردان نامحرم و بعکس را شیوه انسان های پارسا و پاکدامن می شمارد . پس ترجمه و یا نقل معنای آیات مورد بحث باید رساننده این پیام باشد و گرنه کاستی و نارسایی در کار خواهد بود .

اینک برخی ترجمه ها را که خطاهای آشکار در آنها رخ داده مورد اشاره قرار می دهیم : «کنیزی که عفت همیشه در اوست» نه آن که زناکار و دارای دوست . «زنانی که باشند پاک از زنا» رفیقی نگیرند اندر خفا»^{۲۰}

در این ترجمه منظوم از آیه های سوره نساء و سوره مائده ، اشتباه آشکاری رخ داده است زیرا در اولی زنان دوست گیرنده پنهانی مردان ، مراد است و سه کلمه محصنات ، غیرمسافحات ، غیرمتخذات مؤنث آمده لیکن در دومی مردان دوست گیرنده زنان به طور پنهانی و نیز مردان بی عفت و زناکار مقصود می باشد و مذکر آمده است : محصنین ، غیر مسافحین ، و غیر متخذین .

متأسفانه در این ترجمه هر دو مورد را بر زنان تطبیق کرده و از تذکیر و تأنیث ، غفلت نموده اند و شاید ایشان در این خطا ، به الهی قمشه ای تاسی کرده و ترجمه ایشان را در نظر داشته ، و خطای ایشان را تکرار کرده است .

«کنیزکانی که عقیف باشند نه زناکار و نه رفیق و دوستدار» «و نیز حلال شد نکاح زنان پارسای مؤمنه و زنان پارسای اهل کتاب در صورتی که شما اجرت و مهر آنها را بدهید و آنها هم زناکار

نباشند و رفیق و دوست نگیرند»^{۲۱}!

چنانکه ملاحظه می‌کنید: اولین اشکال این ترجمه و تفسیر و نقل معنا، اشتباه در واژه‌های محصنات و محصنین، غیر مسافحات و غیر مسافحین، متخذات اخدان و متخذی اخدان است که همین خطا به ترجمه منظوم قرآن نیز رخنه کرده است و هر دو آیه در سوره‌های نساء و مائده یک جور ترجمه و معنی شده است و مذکر و مؤنث بودن صفات توجه مترجم را برنیا نگیخته است و در نتیجه پیام وحی به درستی ابلاغ نشده است.

اشکال دوم: عفت، لازم اعم احصان است نه مرادف. پس معادل قرار دادن عقیف برای محصنات و یا محصنین، خطا می‌باشد زیرا جامع و مانع نیست.

اشکال سوم: در جمله اخیر مترجم محترم است: «و نه رفیق و دوستدار، رفیق و دوست نگیرند» که خیلی مطلق است و رفیق و دوست گرفتن بطور کلی بد نیست و چنان چیزی احياناً خوب و پسندیده هم هست. بنابراین آن جمله ترجمه و معادل متخذات اخدان یا متخذی اخدان نمی‌باشد و چنان که توضیح دادیم پیام آیه ابلاغ نشده است.

اما برخی ترجمه‌های دیگر: «و حلال شده برای شما محصنات از زنان مسلمانان و محصنات از زنانی که کتاب داده شدند پیش از شما چون بدهید ایشان را مهر ایشان عفت طلب کنان نه شهوت رانندگان و نه دوست پنهان گیرندگان» و «پس نکاح کنید کنیزکان را با اجازه اهل ایشان و بدهید ایشان را مهر ایشان به خوش خوئی در حالی که عقیفه باشند نه زنا کننده و نه دوست پنهانی گیرنده». ^{۲۲} در این نقل معنا و ترجمه فارسی چند اشکال به نظر می‌رسد.

۱. برای واژه‌های محصنات و محصنین، معادل نیافته و اصل عربی را آورده است.
۲. مفهوم «زنان مسلمانان» با مفهوم «زنان مسلمان» در زبان رایج فارسی، فرق می‌کند اولی اضافه و دومی وصف تلقی می‌شود که در زبان فارسی گاهی که موصوف جمع است صفت آن مفرد می‌آید مثل مردمان مؤمن، اشخاص پارسا و معلمان متقی و امثال آن.

۳. چنانکه یاد آور شدیم احصان و محصن و محصین در فارسی به پارسایی و پارسا معنا شده و نیز به زن نگاه داشته شده با تزویج، نهفته گردیده با شوهر و مرد محصین یعنی غیر مجرد و زن دار. ^{۲۳} بنابراین اولی را به عقیف و دومی به عفت طلب کن، مقصود را نمی‌رساند و مطابق قواعد ادب فارسی نمی‌باشد.

۴. «بالمعروف» را به خوش خوئی معنا کرده در حالی که مفاد جمله اعم است و ترجمه به روش نیکو و شناخته شده، شاید بهتر و مناسب‌تر باشد.

۵. به جای مؤنثات در ترجمه مسلمان آورده و چنین کار به قرینه تقابل با اهل کتاب، انسب

و خوب است .

ترجمه ای دیگر : «پس به زنی خواهید آن را [کذا] به رخصت صاحب هاشان و بدهید ایشان را مهرهاشان را به خوبی وقتی که باشند بازدارندگان خود از کار بد نه زناکاران و نه گیرندگان یارهای پنهانی» . «امروز حلال شد شما را پاکبها... و زنان آزاد از زنان گرونده و زنان آزاد از آنان که داده شدند نامه را پیش از شما چون دادیدشان مزدهاشان را، پارسایان باشید نه پلیدکار و نه گیرندگان دوستان .»^{۲۴} در این ترجمه هم چند خطا چشمگیر است .

۱ . در برخی نسخه ها مرجع ضمیر «هن» آن ، آمده نه آنها که شاید غلط چاپی باشد .

۲ . کتاب مذکور در آیه ، به نامه ترجمه شده که بدون تردید کتاب آسمانی ادیان توحیدی

گذشته ، مراد است هر چند در جای دیگر قرآن به معنای نامه ، آمده است .

۳ . در آیه ای محصن را پارسا و در آیه دیگر به «بازدارنده خود از بدی» ترجمه نموده اند که هر

چند اهل لغت به معنای پارسا هم اشاره دارند لیکن دومی دقیق تر و مناسب تر است در هر دو مورد .

«پس آنها را با اجازه کسان شان به همسری در آورید و مهریه آنها را به نیکی بدهید (به شرط

اینکه) همسرانتان باشند نه زنان نامشروع و نه دوست گرفتگان (پنهانی)» و زنان پارسای مؤمن و

زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب بدان ها داده شده (برای شما حلال است) آن گاه که

مهریه های آنها را داده باشید در حالی که پاکدامن باشید نه زناکار و رفیق باز» .^{۲۵}

در این ترجمه نسبتاً آزاد نیز چند نکته قابل ذکر است : محصنات در این ترجمه ، به (همسرانتان

باشند) معنا شده و برخلاف برخی مترجمان دیگر که آن را به پارسا و پاکدامن معنا کرده اند ، دقیق تر

و به معنای احصان ، نزدیک تر می باشد . اما «پنهانی» را در داخل پرانتز آوردن حکایت از آن دارد

که ایشان «خدن» را به معنای مطلق دوست پنداشته اند ولی چنان که از کتب معتبر لغت نقل

کردیم ، دوستی پنهان و به نیت ناپاک (زنا) در ذات کلمه خدن ، نهفته است و در حدیث آمده

است : کریم الخلل لاتخاذن احداً فی السرّ ، یعنی : زن بزرگوار و با خلّت ، با احدی دوستی پنهانی

برقرار نمی کند .^{۲۶} و لذا در قرآن کریم جز در این گونه موارد به کار گرفته نشده است .

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، انتشارات صالحی، والقرآن الکریم، انتشارات سنایی [بی تا].
۲. قرآن کریم، ترجمه خرمشاهی، انتشارات جامی و نیلوفر، چ ۳، سال ۱۳۷۶ ش.
۳. قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات سروش [بی تا].
۴. قرآن مجید، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، آستان قدس رضوی، [بی تا].
۵. رک: طبرسی، مجمع البیان، ۲۰۱/۱، دارصادر، بیروت.
۶. قرآن مجید، خط ابوالقاسم خوشنویسان و حاشیه نویسی ناسخیان، مترجم نامعلوم، چ ۱۳۵۵ ق. و به خط طاهر خوشنویس، چ کتابچی، ۱۳۲۸ ش، مترجم نامعلوم.
۷. رک به ترتیب: ترجمه منظوم، امید مجد، و شاه ولی الله دهلوی، مکارم شیرازی، عبدالمحمد آیتی، خرمشاهی، به شکل های مختلف ماضی، حال و مضارع.
- و در ترجمه به صفت فاعلی گرداننده رک: قرآن مجید خط ابوالقاسم خوشنویسان. چ نیم ورقی و خط طاهر خوشنویس، رفعی چاپ احمد کتابچی.
- و ترجمه دربرگزینم رک: الهی قمشه ای. آن را دو نوع می توان خواند اول به مفهوم فعلی یعنی برمی گزینم. و دوم: بر+ گزینم + م یعنی گزیننده ام که مفهوم اسمی و یا وصفی خواهد داشت که توضیح دادیم.
۸. به ترتیب رک: امید مجد، مکارم شیرازی، عبدالمحمد آیتی و مهدی الهی قمشه ای.
۹. رک: بهاء الدین خرمشاهی، ابوالقاسم خوشنویس، مترجم نامعلوم و نیز طاهر خوشنویس، کتابچی.
۱۰. رک امید مجد والهی قمشه ای.
۱۱. رک: به ترتیب: سوره بقره، ۱۲۴/۲ و ۱۹۳. سوره حجرات، ۱۱/۴۹ و سوره ممتحنه، ۹/۶۰.
۱۲. رک: دهلوی، مکارم شیرازی، آیتی، خرمشاهی، قرآن ابوالقاسم خوشنویس مترجم نامعلوم و جز آنها.
۱۳. رک: قرآن خط ابوالقاسم خوشنویسان. مترجم نامعلوم، دهلوی، مکارم شیرازی و نیز آیتی و الهی قمشه ای.
۱۴. منتهی الارب، ذیل ماده خدن.
۱۵. الصحاح، ذیل ماده خدن.
۱۶. مجمع البحرین، ۲۴۲/۶، مرتضوی، تهران.
۱۷. لسان العرب، ۱۳۸/۱۳، دارصادر، بیروت.
۱۸. همان، ۴۸۵/۲.
۱۹. مجمع البحرین، ۳۷۲/۲.
۲۰. قرآن مجید، ترجمه امید مجد.
۲۱. قرآن، با ترجمه و تفسیر الهی قمشه ای.
۲۲. قرآن، با ترجمه دهلوی.
۲۳. رک: منتهی الارب، ماده حصن.
۲۴. قرآن خط طاهر خوشنویسان، مترجم نامعلوم، چاپ کتابچی، رک: مترجم نامعلوم، ابوالقاسم خوشنویسان... وقتی که باشند.
۲۵. قرآن مجید، ترجمه زین العابدین رهنما.
۲۶. ابن الاثیر، النهایة، ۱۶۸/۴.